

مقایسه نقش موعودباوری در پیدایش دو فرقه مورمونیسیم و شیخیه

مهراب صادق‌نیا*

رضا کاظمی‌راد**

چکیده

برداشت نادرست از آموزه ظهور یا بازگشت منجی موعود، نظر به جایگاه و اهمیت این آموزه در ادیان ابراهیمی، از جنبه‌های مختلف در طول تاریخ، نقش مهمی در پیدایش فرقه‌های متعددی در این ادیان داشته است. در اسلام، فرقه شیخیه و در مسیحیت فرقه مورمون‌ها از این دسته‌اند. در اسلام، پیروان شیخ احمد احسایی با ادعای کشف و شهود و طرح نظریه رکن رابع به عنوان نایب خاص امام عصر (عج)، موجب جدایی فرقه شیخیه از بدنه اصلی تشیع شدند. در مسیحیت نیز جوزف اسمیت با ادعایی مشابه، یعنی ادعای تجربه مکاشفه و نیز دریافت مأموریتی اصلاح‌گرایانه، به منظور مقدمه‌چینی برای بازگشت عیسی مسیح، مورمونیسیم را پایه‌گذاری کرد. نکته قابل توجه در خصوص این دو فرقه، شباهت نحوه پیدایش این دو فرقه است که در این مقاله بررسی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: شیخیه، مورمون‌ها، موعودباوری، شیخ احمد احسایی، جوزف اسمیت.

* استادیار گروه ادیان پژوهشکده ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب sadeghniam@yahoo.com

** دانشجوی دکتری الاهیات مسیحی دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) r.kazemirad1365@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۵]

مقدمه

موعودباوری، از جنبه الاهیاتی، جایگاه بسیار مهمی در ادیان آسمانی دارد. علاوه بر آن، موضوعات مرتبط با آخرت‌شناسی یکی از موضوعات مهم و حیاتی در ادیان ابراهیمی است. اساساً می‌توان گفت، پس از خداشناسی، موعودباوری بیشترین سهم را در اختلافات فرقه‌ای و دینی داشته است. این مسئله در طول تاریخ همواره یکی از مسائل مورد بحث بوده و نه تنها در گذر تاریخ از پویایی آن کاسته نشده، بلکه هر چه تاریخ رو به جلو حرکت کرده و به دوران معاصر نزدیک‌تر شده، این اعتقاد زنده‌تر شده و نقش اساسی‌تری را در اعتقادات مردم به دست آورده است. مطالعات صورت‌گرفته در این خصوص مؤید این ایده است که تفسیر نادرست از اعتقاد به منجی‌باوری زمینه‌ساز پیدایش فرقه‌های متعددی در این دو دین شده است. زیرا در دو قرن اخیر، با پررنگ شدن مسئله آخرالزمان، ظهور و آمدن منجی، هم در اسلام و هم در مسیحیت، فرقه‌هایی بر اساس این اعتقاد و با تفسیر خاصی که از موعودباوری و آمدن منجی داشتند سر بر آورده‌اند. در این فرقه‌ها، شخصی با خصوصیات خاص، ادعایی مرتبط با ظهور منجی داشته است. با جمع شدن افرادی به عنوان پیروان بر گرد مدعیان، و نیز تدوین برخی عقاید خاص، این فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. برای مثال، در مسیحیت، موعودباوری در پیدایش فرقه مورمون‌ها نقش مهمی داشته است. در اسلام هم تفسیر نادرست از اعتقاد به ظهور منجی، نقش اساسی در ایجاد برخی فرقه‌ها، از جمله شیخیه، داشته است.

بررسی عامل طرح ادعای مکاشفه و تأثیر آن در پیدایش فرقه

برخی افراد در درون یک دین مدعی ارتباط با غیب، دریافت الهام و نیز تجربه مکاشفه می‌شوند و در عین حال بعضاً مدعی ارتباط با شخص منجی نیز بوده و یا اینکه محتوای مکاشفه خود را دریافت مسئولیتی خاص در قبال ظهور منجی می‌دانند. در اسلام فرقه شیخیه و در مسیحیت فرقه مورمونسم به همین ترتیب به وجود آمده‌اند.

تأثیر ادعای مکاشفه در ایجاد فرقه شیخیه

مکتبی را که شیخ احمد احسائی بنیان نهاد شیخیه می‌گویند. این عنوان را به سبب

مؤسس آن، یعنی شیخ احمد احسائی، به این مکتب داده‌اند (کربن، ۱۳۴۶: ۳). وی فرزند زین‌العابدین و از اهالی منطقه احسا است که در ۱۱۶۶ به دنیا آمد. او پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در ۱۱۸۶، یعنی در بیست‌سالگی، برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات مهاجرت کرد. شیخ احمد پس از شرکت در درس علمای بزرگی همچون آقا باقر وحید بهبهانی، آقا سید مهدی بحرالعلوم، میر سید علی طباطبایی و پس از ارائه شرحی بر کتاب تبصره علامه حلی، از جانب برخی علما، از جمله آقا سید مهدی بحرالعلوم، صاحب ریاض، به درجه اجتهاد (در روایت و درایت) نائل شد (همان: ۴).

به طور حتم، عوامل متعددی در جدایی شیخیه از تشیع و موجودیت آنها به عنوان فرقه‌ای مستقل در کنار تشیع خالص دوازده‌امامی دخیل بوده، اما در حقیقت عقاید خاص شیخ احمد احسائی و پس از وی سید کاظم رشتی باعث شد مکتب شیخیه از دل تشیع سر برآورده، چهره‌ای متفاوت با اصل اصیل خود، یعنی تشیع ناب، بیابد. این دو خصوصاً در زمینه معاد، معراج و غیبت امام زمان (ع) عقایدی داشتند که با اصول مسلم شیعه در تضاد بود و سرانجام علمای شیعه حکم به کفر آنها دادند. اساس اعتقادات شیخیه، که مبتنی بر آرا و نظرات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است، بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم متأثر از آثار سهروردی با اخبار خاندان پیامبر (ص) استوار است (سعادت‌فر، ۱۳۸۷: ۵۹).

شیخ احمد احسائی، پیشوای شیخیه مسلک اخباری داشت. وی در مقابل اصولیونی که از عقل استفاده می‌کردند، مدعی ارتباط مستقیم با امام معصوم شد و ادعا کرد که از طریق مکاشفه، خواب و الهام، مجهولات خود را از امام معصوم پاسخ می‌گیرد و لذا نیازی به طریق معمول علما در پاسخ به پرسش‌ها و نیز استفاده از عقل ندارد (زاهد زاهدانی، ۱۳۸۰: ۸۷). نمونه‌ای از خواب‌های ادعایی احسائی بدین شرح است: وی نقل می‌کند که در عالم خواب جوانی را دید که کتابی در دست دارد و از دو آیه قرآن کریم^۱ تفسیر و تأویل مفصلی ارائه می‌دهد که به تعبیر وی منبع و متضمن تعلیمات عالیه حکمتی است. احسائی مجدداً در عالم رؤیا می‌بیند که به مسجدی وارد می‌شود که ذوات مقدسه معصومین در آنجا حضور دارند. او خودش را در مقابل امام حسن (ع)، امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) می‌بیند و بدین‌سان سلسله خواب‌های شیخ احسائی، که منبع کشف و الهام و علم وی به شمار می‌آیند، آغاز می‌شوند (کربن، ۱۳۴۶: ۲۰). نقل

می‌شود که او در رؤیا از امام حسن (ع) درخواست می‌کند که دعایی، قطعه‌ای و یا وردی را به او تعلیم دهد تا هر وقت آن را بخواند به حضور ایشان شرفیاب شود و پس از آن بود که وی دائماً به حضور امام معصوم می‌رسید و پرسش‌ها و مجهولات خود را از امام پاسخ می‌طلبید. خود وی می‌گوید چیزهایی آن زمان به رویم باز و برایم کشف می‌شد که نمی‌دانم چطور شرح دهم و سرچشمه تمام اینها همان مطابق ساختن وجود باطنم با مفهوم معنوی قطعه‌ای بود که امام حسن (ع) به من تعلیم داده بود (همان: ۳۱).

احسائی فوق‌العاده بر این مطلب تأکید می‌کرد که علم وی برگرفته از سرچشمه معصومان بوده و او مستقیماً از آن ذوات نورانی کسب علم کرده است. با تأکید بر این امر می‌گفت «مسئله‌ای نبود که در بیداری مرا متوقف سازد، جز اینکه توضیح آن را در خواب ببینم». ادعای وی به این درجه رسیده بود که می‌گفت: «هر بار که در بیداری متوجه ائمه اطهار (ع) می‌شدم یکی از ایشان را می‌دیدم». وی نتیجه دیدار با امامان معصوم (ع) را چنین بیان می‌کند که پس از دیدار، مسئله به استناد کلیه علل و شواهدش برایم واضح و ظاهر می‌گشت، به حدی که اگر تمام مردم با هم علیه من متحد شده بودند، احدی ممکنش نبود در من شک وارد کند، زیرا من دیده بودم (همان: ۲۲).

اما جانشینان شیخ احسائی (خصوصاً سید کاظم رشتی) و پیروان وی با دفاع از مراد خویش، همواره در نوشته‌های خود به تعریف و تمجید از وی پرداختند. سید کاظم رشتی، که گوی سبقت را در توصیف استاد خود از دیگران ربوده است، درباره وی می‌نویسد:

(شیخ)، وحید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده بود علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه‌اش که از ائمه طاهرین (ع) است و این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمه به شیخ می‌رسید؛ پس اولاً جناب امام حسن (ع) را در خواب دید و از طریق حضرت مؤید و توجه شده، فیوضات کامله شامل حالشان گشت (سید کاظم رشتی، دلیل‌المتحیرین، به نقل از: نجفی، ۱۳۵۷: ۱۴۰).

سید کاظم رشتی نیز برای توجیه صحت آرا و نظرات استاد و مراد خویش می‌گوید که استادش در عالم رؤیا به خدمت حضرت رسول (ص) رسیده، آن حضرت، از آب دهان مبارکش به او چشانیده و از ایشان هر گونه علومی را اخذ کرده است و بر طریقه ائمه هدی (ع) و سخنان ایشان رفتار می‌کرده است (سید کاظم رشتی، *دلیل‌المتحیرین*، ص ۱۰، به نقل از: *الکاظمی قزوینی*، ۱۳۴۲: ۲۸۷).

رکن رابع، اصل چهارم شیخیه

یکی از مسائلی که سران شیخیه در ارتباط با غیبت امام زمان (ع) تأسیس کردند و دیگران آن را بدعت نامیدند، مسئله «رکن رابع» است. اگرچه لفظ رکن رابع را سید کاظم رشتی ابداع و استفاده کرده، اما شیخ احسائی، به طور ضمنی به این مسئله اشاره کرده است. مؤید این مطلب، انتخاب سید کاظم رشتی به عنوان جانشین خود است. امری که مورد پذیرش همه شاگردان احسائی واقع شد، حال آنکه این امر هرگز مرسوم نبوده و علمای شیعه آن را نمی‌پذیرفتند. این رویداد نشان از این دارد که شیخ احسائی به طور ضمنی به مسئله رکن رابع معتقد بوده است. پس از وی، سید کاظم رشتی، که از دیدگاه شیخیه، تفاسیر، تعابیر و تأویل‌های وی مکمل عقاید شیخ احسائی به شمار می‌رود، نیز به پروراندن این موضوع پرداخته است. عقیده شیعه دوازده‌امامی در خصوص غیبت امام عصر (ع) و نحوه ارتباط متقابل مردم و آن حضرت کاملاً مشخص است. شیعه معتقد است پنج سال پس از تولد حضرت مهدی (ع) در ۲۶۰ ه.ق. غیبت صغرای ایشان آغاز شد و تا ۳۲۹ ه.ق.، یعنی در حدود ۶۹ سال، ادامه یافت. در مدت پنج سال آغاز زندگی آن حضرت، به دفعات و در مواقع مختلف، حضرت امام حسن عسگری (ع) فرزند خود را به برخی پیروان خاص خود نشان می‌دادند و آنان را از حضور و تولد امام بعد از خود مطلع می‌کردند (قمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱۴-۱۱۱۸) تا اینکه پس از شهادت امام عسگری (ع) آن حضرت از نظرها غایب شدند. در طول غیبت صغری، امام زمان (ع) از طریق افراد مشخصی که به آنها «نواب خاص» گفته می‌شد با مردم در ارتباط بودند و شیعیان می‌توانستند به واسطه آنها مسائل و مشکلات خود را به اطلاع امام برسانند و پاسخ امام را دریافت کنند و در پاره‌ای مواقع از این طریق به دیدار آن حضرت نائل شوند (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۶۷۳). البته شیعیان چندان هم با موضوع غیبت امام

خود و ارتباط با نواب و نمایندگان امام ناآشنا نبودند. زیرا پیش‌تر امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) برای آنکه مردم را با موضوع غیبت آشنا کرده و آنها را آماده غیبت امام زمان (ع) کنند، کمتر با مردم در ارتباط بودند و بیشتر می‌کوشیدند از طریق نواب و نمایندگان خود و به عبارتی غیرمستقیم با شیعیان در ارتباط باشند. علاوه بر آن، موضوع غیبت امام عصر (ع) در کلام معصومان پیشین آمده بود و شیعیان از آن آگاهی داشتند. برای مثال، مفضل بن عمر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آن دو آنقدر طول می‌کشد که برخی گویند مرد، و برخی گویند کشته شد و برخی گویند رفت. پس جز اندکی از اصحابش بر امر او باقی نمی‌مانند (طوسی، ۱۴۱۷: ۱۶۱)

نواب خاصی که واسطه ارتباط امام دوازدهم شیعیان با مردم بودند به ترتیب عبارت‌اند از: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمري (همان: ۳۵۳). این چهار نفر از اصحاب و یاران باوفای امامان پیشین و از علمای بزرگ و زاهد شیعه بودند. در مدت قریب به هفت دهه غیبت صغرای امام زمان (ع)، این افراد یکی پس از دیگری عهده‌دار نیابت امام در میان مردم و امین آن حضرت در میان آنان بودند؛ تا اینکه در ۳۲۹ ه.ق. و چند روز پیش از فوت علی بن محمد سمري، توقیعی از جانب امام عصر (ع) به وی صادر شد که در آن خبر از فوت وی در چند روز (شش روز) دیگر داده بودند و از وی خواسته بودند کسی را به جانشینی خود انتخاب نکنند. زیرا دوران غیبت کامل فرا رسیده است. در بخشی از این نامه، امام (ع) می‌نویسد:

افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من خواهند شد؛ آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی چنین ادعایی بکند، دروغ‌گو و افترازننده است (همان: ۲۴۲).

علی محمد سمري نیز، پس از توقیع امام، در پاسخ به کسانی که می‌پرسیدند نایب بعد از تو کیست پاسخ می‌داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. اما درباره وظایف شیعیان در دوران غیبت کبری، مبنی بر اینکه مرجع رجوع آنها چه کسی می‌تواند باشد

و آنها به چه کسی باید رجوع کنند، هم معصومان پیشین و هم خود حضرت حجت (ع) به صراحت اظهار نظر فرموده‌اند. امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش عمر بن حنظله، مبنی بر اینکه شیعیان در صورت اختلاف در فروعاتی مانند قرض یا ارث به چه کسی رجوع کنند، می‌فرمایند:

ینظران من کان منکم ممن روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما؛ نگاه کنند ببینند چه کسی از شما حدیث ما را روایت نمود و در حلال و حرام ما نظر افکنده و احکام ما را شناخته است، پس او را به عنوان حاکم بپذیرند، همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم (کلینی، ۱۳۸۱: ۶۷/۱).

اگرچه پرسش عمر بن حنظله در ارتباط با بخشی از فروعات فقهی بوده است اما امام صادق (ع) در پاسخ، معیاری عام و کلی را برای زمان غیبت طرح کردند که همان رجوع به علمای شیعه است. شخص امام زمان (ع) نیز در پاسخ به پرسش اسحاق بن یعقوب مبنی بر اینکه در پیشامدها در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنم، چنین فرمودند:

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم؛ در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان هستم (طبرسی، ۱۴۰۷: ۱۶۳/۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۴۰/۲۷).

برخلاف تشیع دوازده‌امامی که پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت را به عنوان اصول دین پذیرفته و معتقدند، برخی از شیخیه چهار اصل را اصول دین دانسته‌اند که عبارت‌اند از: توحید، معرفت پیامبر (نبوت)، معرفت امام (امامت) و معرفت شیعه کامل (کرین، ۱۳۴۶: ۸۸). البته رکن رابع همان رکن چهارم شیخیه، یعنی معرفت شیعه کامل، است (همان: ۹۰). رکن رابع به عنوان اصل چهارم از اصول شیخیه، ارتباط مستقیمی با مسئله نیابت امام عصر (ع) دارد. همان‌طور که توضیح داده شد، برخلاف عقیده شیعه که معتقد است با آغاز غیبت کبرای حضرت حجت (ع)، باب

نیابت خاصه آن حضرت نیز بسته شد و از آن زمان تاکنون فقهای جامع‌الشرایط نواب عام امام موعود محسوب می‌شوند، شیخیه معتقد است علی‌رغم وجود فقهای جامع‌الشرایط، به وجود نایبی خاص برای امام منتظر احتیاج است. آنها معتقدند به سبب غیبت امام زمان (ع) و عدم حضور ایشان در میان مردم، باید از میان مؤمنان شخصی وجود داشته باشد که بدون واسطه با امام (ع) در ارتباط بوده، واسطه فیض میان امام و امت باشد. آنها چنین کسی را شیعه کامل یا همان رکن رابع می‌دانند. از نظر عامه شیخیه، شیخ احساسی و سید رشتی مصداق چنین شخصی بودند (کرمانی، ۱۳۵۵: ۶۴/۴) نویسنده کتاب *الشیخیه نشأتها و تطورها* با تکرار مطلب فوق می‌نویسد:

به شیخیه منتسب است که می‌گویند باید در هر زمانی شخص ظاهری غیر از امام زمان (ع) وجود داشته باشد که عالم به همه احتیاجات مردم بوده و واسطه بین امام و مردم باشد و بر همه اهل علم واجب است که مردم را به او دعوت کنند و غیر از او کسی شایستگی تصدی امور عامه را ندارد. آنها او را ناطق، نایب خاص و رکن رابع نامیده‌اند (آل طالقانی، ۱۴۲۰: ۳۰۶).

کریم‌خان کرمانی نیز در کتاب *رجوم الشیاطین* ضرورت وجود نایب خاص و یا همان رکن رابع را چنین به تصویر می‌کشد:

در هر عصری، بالغ و کاملی که به حقیقت معرفت عارف بوده و به حقیقت عبادت بندگی نماید، باید وجود داشته باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند. زیرا اگر غرض وجود او نبود، حکم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت (نجفی، ۱۳۵۷: ۱۰۰، به نقل از: کرمانی، ۱۳۹۲: ۷۴).

علاوه بر ادعایی که محمد کریم‌خان کرمانی داشت، سرکار آقا ابوالقاسم‌خان ابراهیمی نیز معتقد است امام بی‌نایب نمی‌شود و خانه بدون باب معنا ندارد؛ بلکه می‌گوییم امام بی‌مأموم نمی‌شود. اگر چنین اشخاصی (یعنی باب و نایب) در ملک نباشند معلوم است که وجود امام خاصیتی نبخشیده است، پس نعوذ بالله وجود امام لغو است و این محال است که امام باشد اما مظهر و نماینده نداشته باشد. محال است زمین از وجود آنها (نایبان امام) خالی شود (ابراهیمی، بی‌تا: ۱۱۷). در دید سران شیخیه وجود

رکن رابع آنچنان ضروری است که در صورت فقدان آن فلسفه خلقت لغو و بیهوده بوده، وجود امام بی‌خاصیت و بی‌تأثیر می‌شود. البته باید یادآور شد که شیخیه زعامت و نیابت عام فقهای جامع‌الشرایط شیعه را رد نمی‌کند، اما معتقد است و رای همه فقهای جامع‌الشرایط و نواب عام، یک شخص واحد و یک شیعه کامل باید انحصاراً سمت نیابت خاص امام را در دنیا داشته باشد و این شخص همان رکن رابع است. از دید آنها پیشوای شیخیه، یعنی شیخ احمد احسائی، همان رکن رابع بوده است (مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۵: ۷۵).

نباید فراموش کرد که در مسلک شیخیه، نایب خاص و رکن رابع به یک معنا بوده و یک مصداق دارند. ابراهیمی می‌نویسد که شخص مذکور، یعنی همان رکن رابع، نایب خاص امام (ع)، ناطق واحد و باب ایشان است و از ایشان نیابت مطلقه دارد. همان‌طور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد (ابراهیمی، بی‌تا: ۱۲۹). سید کاظم رشتی هم حکم رکن رابع را همان حکم نایبان و ابواب مخصوص حجت (ع) دانسته و می‌نویسد: پس حکم این باب‌ها، حکم ابواب مخصوص است که در موردشان نص وارد شده است در تمام وجوه و مخالفت ایشان، مخالفت آنها است. مخالفین ایشان در غیبت کبری، مانند مخالفین نواب اربعه در غیبت صغری است (رشتی، بی‌تا: ۳۱۷).

کرمانی نیز در کتاب رساله در جواب چند نفر اهل همدان می‌نویسد:

چنین شخصی (یعنی همان رکن رابع) نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است. اگر او را ببیند و بشناسد، هر کس از او تخلف ورزد کافر است. مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلماً یک نفر است (نجفی، ۱۳۵۷: ۱۰۶).

اعتقاد به وجود رکن رابع در کنار ادعای دریافت مکاشفه از سوی شیخ احسائی، زمینه‌ساز پیدایش فرقه شیخیه و نقطه فارق این تفکر با تشیع اصیل است. نکته قابل توجه این است که برخی از سران شیخیه در پاره‌ای موارد به صراحت بر این امر تأکید می‌کنند که یکی از مقاصدشان و نیز مقاصد پیشینیان آنها اثبات رکن رابع بوده است. از آن جمله است برخی از عبارات سرکار آقا ابراهیمی در کتاب فهرست که می‌گوید:

مطلب مشایخ ما اعلی الله مقامهم این بوده که ثابت نمایند در میان بزرگان شیعه در هر زمانی، یک همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنها است و اول کسی است که فرمان امام به او می‌رسد (ابراهیمی، بی‌تا: ۱۲۷).

خلاصه مطلبشان اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان، و فرموده‌اند برای حضرت امام زمان (ع) یک همچو نوکر مقربی (وجود دارد) که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می‌فرمایند (همان: ۱۲۸).

این عبارت کوتاه به خوبی بیانگر جهد و کوشش مشایخ شیخیه در ایجاد، بسط و گسترش عقیده به وجود نایب خاص برای امام موعود و بدعت رکن رابع است. می‌توان مدعی شد که اگر جانشینان احساسی حاضر می‌شدند تمام آرا و نظرات او را پس از مرگش انکار کنند، هرگز حاضر نبودند دست از اعتقاد به رکن رابع بردارند. حتی از دید یک خواننده خالی‌الذهن و بی‌طرف نیز می‌توان نتیجه گرفت که رکن رابع و اعتقاد به آن (که پیش شرط آن اعتقاد به تداوم سلسله نواب خاص برای امام زمان (ع) است) از ارکان قوام مکتب شیخیه و به نوعی سنگ زیربنای آن محسوب می‌شود. شاید به همین دلیل است که مشایخ شیخیه و جانشینان احساسی بالاترین صفات را برای او در نظر گرفته‌اند و در برخی موارد مقام او را فوق خلق و پایین‌تر از معصومان قرار داده‌اند (همان: ۸۵)

ادعای دریافت کشف و شهود و نقش آن در پیدایش فرقه مورمون‌یسم

همانند فرقه شیخیه در اسلام، تولد این فرقه با ادعای مکاشفه و نقل داستان عجیب آن از جانب جوزف اسمیت، رهبر و مؤسس این فرقه صورت پذیرفت. اسمیت مدعی است که از طریق مکاشفه فرشته‌ای او را به الواحی طلایی رهنمون شد که وی با ترجمه این دو لوح، کتاب مورمون را نگاشت. فرشته‌ای که مورمونی نام داشت بر اسمیت ظاهر شد و او را به نام خواننده و به کتابی مدفون راهنمایی کرد و از وی خواست تا آن را به کمک دو لوح به نام یوریم و تومیم ترجمه کند. این کتاب سرگذشت اقوام از بین رفته از بنی‌اسرائیل است که به سرزمین آمریکا وارد شدند.

برخی از نزدیکان جوزف اسمیت شهادت داده‌اند که الواح را دیده‌اند. پیش از الواح زرین، وجود دو لوح سنگی را نیز تعدادی از دوستان اسمیت تأیید کرده بودند. مارتین هاریس (Martin Harris) از دوستان اسمیت نقل می‌کند که پیش از آنکه وی الواح طلائی را بردارد، سنگ عجیبی نزد او وجود داشت که به شدت از آن محافظت می‌کرد. به غیر از او افراد دیگری همچون «اما اسمیت» همسر جوزف، دیوید وایتمر (David Whitmer) و تعدادی دیگر بر وجود دو لوح سنگی و نیز الواح طلائی حاوی کتاب مورمون و نیز مشاهده و حتی لمس آنها شهادت دادند (رستم، ۲۰۰۴: ۲۵۵). کتاب مورمون مشتمل بر پانزده کتاب بوده که به نام پیامبران است. کتاب سوم، نافی، مشتمل بر تعالیم عیسی مسیح است که پس از رستاخیز بر این قوم در آمریکا ظاهر شد (Shipps, 2008: 23).

به منظور کاوش در نحوه پیدایش فرقه مورمون‌ها و ارتباط آن با ظهور عیسی مسیح، به مثابه موعود مسیحایی، باید به نقطه آغازین تولد این جنبش رجوع کرد. به طور حتم جواب چرایی ظهور چنین زوایه‌ای در مسیحیت در افکار و اقدامات پیامبر، رهبر و مؤسس این فرقه نهفته است. جوزف اسمیت خود نقل می‌کند که در ۱۸۲۰، زمانی که حدود پانزده سال داشت، از آشفتگی مذهبی آن زمان و تعدد کلیساهای مختلف، اعم از متدیست‌ها، پرسبتری‌ها، تعمیدی‌ها و دیگر کلیساهای مختلف پروتستانی به ستوه آمده، متحیر شده و در پی یافتن حقیقت برمی‌آید. از این‌رو دست به دعا برمی‌دارد و از خداوند طلب هدایت می‌کند. درخواست او مستجاب می‌شود و به گفته او دو شخص با هیبت و نورانیت وصف‌ناپذیری بر بالای سر وی ظاهر می‌شوند. یکی از آنها او را به نام صدا زده، با اشاره به دیگری می‌گوید که این است پسر حبیب من، سخن او را بشنو (راستن، ۱۳۸۵: ۳۹۱).^۲ آن دو از اسمیت می‌خواهند که به هیچ کدام از کلیساهای مسیحی موجود وابسته نباشد. زیرا همگی آنها بر سبیل گمراهی قرار داشته، اعضای آنها را تماماً افرادی فاسد تشکیل می‌دادند (رستم، ۲۰۰۴: ۲۵۴).

مورمون‌ها به شدت به مکاشفه جوزف اسمیت ایمان داشته، داستان وجود الواح طلائی و ترجمه آنها را باور دارند. در دید آنها این مسئله همان‌قدر اهمیت دارد که رستاخیز عیسی در نگاه مسیحیان و یا رهایی بنی‌اسرائیل از سرزمین مصر (Bushman, 2008: 2). جوزف اسمیت نقشی اصلاح‌گرایانه برای خود قائل بود و خود را نوعی مصلح مسیح‌وارانه می‌دانست (موحدیان عطار، ۱۳۸۸: ۲۵۶). وی معتقد بود یحیای

تعمیددهنده او را نصب کرده است (جو ویور، ۱۳۸۱: ۲۷۶). پیروان اسمیت او را پیامبر خود دانسته، عهده‌دار مسئولیتی مهم و رسالتی خاص می‌دانند. این مسئولیت خطیر همانا بازگرداندن مسیحیت به طبیعت اولیه آن است که بر دوش اسمیت نهاده شده است (Bushman, 2008: 8). همچنین مورمون‌ها معتقدند اسمیت وسیله‌ای برای تحقق اراده خداوند در خصوص نجات امت‌ها و باقی‌مانده بنی‌اسرائیل است و این اساساً همان کاری است که بر اساس کتاب مقدس، خدا بر عهده مسیح گذارده است. با وجود اینکه اسمیت، پیامبر فرقه مورمون‌یسم و هم‌ردیف پیامبران عهد قدیم و جدید قلمداد می‌شود و چنین جایگاه مهمی نزد پیروانش دارد، اما کماکان عیسی مسیح نقش تعیین‌کننده‌ای در الاهیات مورمون‌یسم دارد و در حقیقت مهم‌ترین شخصیت نزد مورمون‌ها محسوب می‌شود. اگرچه اسمیت هرگز ادعای مسیحی موعود بودن نداشت و حتی به پیروان خود مؤکداً یادآوری می‌کرد که از او بتی برای پرستش نسازند (ibid.)، اما نباید فراموش کرد که وی به هر روی عهده‌دار مسئولیت (و البته در پی) اصلاح مسیحیت کنونی بود.

کتاب مورمون سرگذشت قبایلی از بنی‌اسرائیل را شرح می‌دهد که به آمریکا مهاجرت کرده و البته از بین رفته‌اند. کتاب، محدوده سال‌های ۶۰۰ ق.م. تا ۴۲۰ ق.م. را شامل می‌شود. بر اساس این کتاب، عیسی پس از رستاخیز بر این قوم ظاهر می‌شود و کلیسایی را برای آنان تأسیس می‌کند. اسمیت مدعی است که مأمور شده است این کلیسا را احیا کند. وی هیچ کلیسای دیگری را دارای اعتبار الوهی نمی‌داند (جو ویور، ۱۳۸۱: ۲۷۶). پیروان وی معتقدند مرجعیت و اقتدار وی از جانب هیچ کلیسا یا فرقه خاصی (حتی مسیحیت رسمی) نبوده است، بلکه به گفته خود وی حتی کتاب مقدس نیز به او معنویت و اقتدار نبخشیده است. او مشروعیت خود (و یارانش) را عطیه‌ای می‌دانست که مستقیماً از جانب خداوند به آنها داده شده است (راستن، ۱۳۸۵: ۳۹۰). از این بیان می‌توان مأموریت و نقش اصلاح‌گری جوزف اسمیت را نتیجه گرفت. مورمون‌ها گفت‌وگوی آن دو شخص با اسمیت را مبین نیاز برای «اصلاح مجدد» (restoration) انجیل و کلیسای عیسی مسیح می‌دانند. البته این نیاز از مدت‌ها پیش از اسمیت نیز احساس می‌شده است (همان). بازسازی و اصلاح در کلیسا، به معنای وسیع آن، ریشه در اقدامات اصلاح‌گران اولیه، همچون مارتین لوتر، دارد. حتی پیوریتن‌ها

(Puritans) هم خود را در زمره اصلاح‌گران و بازسازی‌کنندگان کلیسای اولیه می‌دانند (Bushman, 2008: 4). اساساً مورمون‌ها جنبش خود را حرکتی در راستای اصلاح می‌دانند. آنچه آنها به عنوان اعتقادات بیان می‌کنند، انجیل اصلاح‌شده (restored gospel) می‌نامند. از دید آنها، خود کلمه اصلاح، حاکی از وجود محتوای مهم و تأثیرگذاری است که در مسیحیت کلیسایی معاصر فراموش شده یا از بین رفته است و نیاز است که به مسیحیت وارد و بازگردانده شوند. حتی برگزیدن نام «قدیسان آخرالزمان» (Latter-daysaints) برای کلیسای مورمون اشاره به قدیسانی دارد که در زمان حیات عیسی مسیح می‌زیستند و عیسی آنها را حواریون خود خوانده بود. مورمون‌ها خود را قدیسان آخرالزمان می‌دانند که احیاکننده نقش و مأموریتی هستند که با عیسی مسیح و حواریونش از هنگام تولد مسیحیت آغاز شد (ibid.).

سه سال بعد از نخستین مکاشفه اسمیت، دومین مکاشفه وی رخ می‌دهد. این اتفاق به همراه مکاشفه اولیه، سنگ بنای تأسیس مورمونیسیم به شمار می‌آید. در ۶ آوریل ۱۸۳۰، جوزف اسمیت رسماً کلیسای عیسی مسیح را پایه‌گذاری کرد. پس از نوشتن کتاب مورمون، اسمیت کتاب مهم *تعالیم و عهدها* (Doctrines and Covenants) را نگاشت. نکته‌ای که مورمون‌ها بر آن تأکید می‌کنند این است که اسمیت از بدو تولد در فقر به سر می‌برد، از این‌رو هیچ‌گاه فرصت یادگیری و تعلیم به صورت نظام‌مند را پیدا نکرد. البته این رویه در بسیاری از ادیان و فرق مشاهده می‌شود که رهبر، پیامبر یا مؤسس خود را علی‌رغم داشتن تألیفات، فردی بی‌سواد یا کم‌سواد معرفی می‌کنند تا به نوعی ثابت کرده باشند که آنچه وی از تعالیم به صورت مکتوب و غیرمکتوب آورده است، همگی از جانب خداست. سلسله رؤیاهای اسمیت پانزده سال ادامه یافت و بیشتر آنها در دو کتاب *تعالیم و عهدها* و *مروارید گران‌بها* (Pearl Of Great Price) گرد آورده شده است.

چنان‌که گفته شد، مورمون‌ها اسمیت را کسی می‌دانند که از جانب خدا مأمور شد تا در انجیل عیسی مسیح تجدید نظر کرده، انجیل جدیدی به نظم درآورد (راستن، ۱۳۸۵: ۳۹۲). یکی از وظایف مبلغان مورمونی این است که ضمن معرفی کردن انجیل به مردم جهان، اعلان کنند که عیسی، همان مسیحی موعود است و اسمیت پیامبر خدا بوده است. او برگزیده شد و شایسته دانسته شد تا ملکوت خداوند را، که عیسی و نه کس

دیگری پادشاه آن است، پایه‌ریزی کند (Bushman, 2008: 144-45). اغلب گفته شده که کتاب مقدس حقیقی برای مورمون‌ها همین است، نه کتاب مقدس مسیحی (Bible). همچنین گفته شده است که کتاب مقدس - مشتمل بر عهد جدید و عهد عتیق - در مرتبه‌ای ثانویه نسبت به کتاب مورمون‌ها قرار دارد و علت آن اعتقاد به وقوع نقصان و تحریف در کتاب مقدس است، حال آنکه کتاب مورمون مصون از تحریف و تداعی‌کننده رسالت حقیقی مسیح است (رستم، ۲۰۰۴: ۲۶۳). اما خود مورمون‌ها کتاب مقدس رسمی مسیحی را مبنای آیین خود می‌دانند.

مأموریت اصلاح مسیح‌وارانه در کلیسای مورمون

چنان‌که گفته شد، اسمیت خود را مسیحا ننماید، اگرچه پیروانش به معنای واقعی کلمه او را پیامبر و در ردیف پیامبران پیشین می‌دانند، اما خود وی نگاهی اصلاح‌گرایانه داشت. وی معتقد بود از جانب خداوند مأموریتی به مثابه مسیحایی یافته است تا کلیسا را اصلاح کند. وی همان‌طور که به او گفته شده بود، تمامی کلیساهای موجود را گمراه‌شده و افراد آنها را فاسد می‌دانست. لذا ضمن عدم تعهد به هیچ یک از کلیساهای موجود، مشروعیت خود را عطاشده از سوی خداوند به طور مستقیم می‌دانست. در نگاه وی، مسیحیت در طول تاریخ از اصل و اصالت آن فاصله گرفته و به فساد کشیده شده است. بوشمان قدری فراتر از این را به او نسبت می‌دهد. وی می‌گوید تا زمان اسمیت اساساً هیچ‌گونه دوران طلایی دینی وجود نداشته است. هرگز دین به مرتبه اكمال آن نرسیده است. اسمیت خود را انجام‌دهنده یا دست‌کم تکمیل‌کننده کاری می‌دانست که هرگز به سرانجام نرسیده بود نه اینکه احیاکننده آن باشد. در دیدگاه وی، از زمان خلقت آدم تاکنون، در طول تاریخ و از طریق پیامبران بی‌شمار، خداوند سعی در پرورش انسان‌های درست‌کاری داشته است، امری که تا پیش از او (اسمیت) هرگز محقق نشده است. اما اسمیت دوران خود را عصر آخرالزمانی می‌دانست که پادشاهی خداوند در شرف برقرار شدن بود. همه چیز در این دوران دست به دست هم داده بود تا برنامه خداوند در زمین پیاده شود و شرایط برای بازگشت دوباره مسیح مهیا گردد. اسمیت معتقد بود همه کسانی که در گذشته در این راه فعال بوده‌اند و قدم برداشته‌اند همچون الیاس، یوحنا تعمیددهنده، پطرس و ... علم و اقتدار خود را به کلیسای

امروزی داده و آن را تجهیز کردند تا کار ناتمام را به پایان برساند (Bushman, 2008: 5). به تبع اسمیت، قدیسان آخرالزمان نیز معتقد بودند در مقطع بسیار حساسی از تاریخ قرار دارند. در اصل نام قدیسان آخرالزمان اشاره به اعتقاد آنها دارد مبنی بر اینکه در آخرین روزهای عمر زمین زندگی می‌کنند (ibid.: 6). دغدغه اسمیت، مهیا کردن شرایط برای ظهور مجدد عیسی بود. یکی از پیش‌فرض‌های ظهور مجدد عیسی در نگاه اسمیت، بنا ساختن شهر صهیون (Zion) و جمع شدن پیروان کلیسای عیسی مسیح بود. از این‌رو اسمیت در یکی از اصول ایمانی مورمون‌ها می‌نویسد:

ما ایمان داریم به معنای تحت‌اللفظی جمع شدن بنی‌اسرائیل و بازگشت ده قبیله و اینکه صهیون (اورشلیم جدید) در قاره آمریکا بنا خواهد شد و مسیح شخصاً بر زمین حکومت خواهد کرد و زمین نو خواهد شد و جلال و شکوه خود را دریافت خواهد کرد (مرورید گران‌بها، فصل ایمان، به نقل از: موحدیان عطار، ۱۳۸۸: ۲۵۷).

از این‌رو صهیون نقش بسیار مهمی در الاهیات اسمیت داشت و از آرزوهای وی جامعه عمل پوشاندن به این پیش‌فرض بود؛ البته آن‌طور که باید محقق نشد. بر این اساس می‌شود چنین گفت که ظهور مجدد عیسی مسیح نقش تعیین‌کننده‌ای در ظهور مورمونیسیم داشته است. چنان‌که گذشت، اساس دعوت و فعالیت اسمیت بر اساس اصلاح در مسیحیت صورت گرفت، اسمیت آن‌گونه که مدعی است (و البته مورمون‌ها نیز کاملاً بدان معتقدند) از جانب خدا مأموریت یافت تا مسیحیت را به طبیعت اولیه آن یعنی بر اساس کتاب مقدس و نه آن‌گونه که کلیسا ارائه می‌دهد، بازتفسیر کند. او حتی کلیساهای موجود را به‌تمامه انکار کرد و کلیسای خود را یگانه کلیسای مشروع و قانونی معرفی کرد. کلیسای وی، احیای کلیسایی بود که عیسی مسیح پس از رستاخیز خود در میان قبایل بنی‌اسرائیل مهاجر به آمریکا بنا نهاد. اسمیت، مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس را مسیحیت اصیل می‌دانست و معتقد بود مسیحیت موجود به جای اتکا بر کتاب مقدس، مسیحیتی بر پایه اعتقادنامه‌هاست که مسیحیتی انحرافی است (Bushman, 2008: 4). به‌طور کلی، در بحث از مورمونیسیم، مهم‌ترین مقوله‌ای که به نوعی تأثیرگذارترین مبحث در این زمینه است و مبنای قضاوت راجع به آن قرار می‌گیرد،

مقوله اصلاح مورد ادعا از جانب این کلیساست. این امر مورد تصدیق و اعتراف خود مورمون‌ها نیز قرار گرفته، تا جایی که برخی از آنها معتقدند از بعد از رویداد رستاخیز عیسی مسیح، مقوله اصلاح در کلیسای مورمون بزرگ‌ترین خبر و رویداد تاریخ بوده است (Shipp, 2008: 67).

در مجموع می‌توان گفت او خود را مأمور بازسازی مسیحیت برای آماده‌سازی شرایط بازگشت عیسی مسیح می‌دانست. امری که پی‌گرفتن و اقدام در راستای آن، منجر به تشکیل فرقه مورمون‌ها از جانب وی شد. مؤید این ادعا توجه به این نکته است که نخستین پیروان اسمیت مسیحیان ادونتیست بودند که جمع شده و منتظر بازگشت عیسی از آسمان بودند (Davies, 2010: 21).

جمع‌بندی

تفسیر نادرست از موعودباوری و اعتقاد به ظهور و بازگشت منجی موعود در دو دین اسلام و مسیحیت با عناوین و طرق مختلف، سبب پیدایش فرقه‌های متعددی در طول تاریخ این دو دین، خصوصاً در دو قرن اخیر، شده است. یکی از این طرق، ادعای کشف و دریافت مکاشفه از جانب شخص خاص و به تبع آن تشکیل فرقه خاصی مبتنی بر ظهور منجی موعود بوده است. شیخیه در اسلام و مورونیسیم در مسیحیت، بر این اساس به وجود آمده‌اند و نقاط اشتراکی در این زمینه دارند. شیخ احمد احسایی، مؤسس فرقه شیخیه، مدعی تجربه مکاشفه و شرف‌یابی به حضور ذوات مقدسه معصومان (ع) شد و با دیدگاه‌های خاصی که او و جانشینانش مانند سید کاظم رشتی در برخی زمینه‌ها خصوصاً مسئله رکن رابع (به عنوان نایب خاص حضرت حجت(ع)) داشتند، فرقه شیخیه را در دل تشیع ایجاد کردند. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در تداوم این فرقه دخالت داشت، تطبیق شخصیت شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی با عنوان و جایگاه رکن رابع بود. در مسیحیت نیز فرقه مورونیسیم با ادعای مکاشفه از جانب جوزف اسمیت سر برآورد. در اوایل قرن نوزدهم، زمانی که اسمیت از آشفتگی مذهبی دوران خود به ستوه آمده بود، از خداوند طلب راهنمایی می‌کند. در این هنگام دو فرشته در خواب بر بالین او ظاهر شدند و از او خواستند تا از هیچ‌کدام از کلیساهای موجود پیروی نکند. زیرا همه آنها بر سبیل گمراهی‌اند. اسمیت همچنین مدعی شد

فرشته‌ای به نام مورمونی بر وی ظاهر شد و او را به نام، خوانده و به کتابی مدفون راهنمایی کرد و از وی خواست تا آن را به کمک دو لوح به نام یوریم و تومیم ترجمه کند. این کتاب، سرگذشت اقوام از بین‌رفته بنی‌اسرائیل است که به سرزمین آمریکا وارد شدند. اساس مکاشفات اسمیت، آن‌گونه که مورمون‌ها معتقدند، انجام‌دادن رسالتی خاص در خصوص ظهور منجی موعود است. این وظیفه همانا اصلاح کلیسا به جهت آماده‌سازی برای بازگشت عیسی مسیح است. مجموع این عوامل و حوادث، ایجاد فرقه مورمونیسیم در مسیحیت را منجر شد. شباهت هر دو فرقه در دو دین اسلام و مسیحیت، نقش ادعای مکاشفه در پیدایش این دو فرقه است، اما با این حال تفاوت‌هایی نیز میان آنها دیده می‌شود. شیخیه اگرچه با عقاید و ادعاهای انحرافی از تشیع اصیل جدا شد، اما هیچ‌گاه اصول اساسی تشیع اصیل را انکار نکرد. به تعبیر دیگر، اصول مقبول و مورد پذیرش تشیع، (البته با کمی تفاوت) همان اصول مقبول و مورد پذیرش شیخیه نیز هست. میزان جدایی آنها از تشیع اصیل هیچ‌گاه به حدی نرسید که از نگاه تشیع، شیخیه فرقه‌ای خارج از دین اسلام تلقی شود، اما مورمونیسیم در مسیحیت از این حیث متفاوت است. زیرا اسمیت معتقد بود هیچ‌کدام از کلیساهای موجود بر حق نبوده، همگی آنها بر سبیل گمراهی و ضلالت‌اند. از این‌رو او تبعیت از این کلیساها را نفی می‌کرد و مدعی بود در مکاشفه‌ای، از او خواسته شده است تا از هیچ‌کدام از کلیساهای موجود تبعیت نکند. اسمیت و به تبع آن مورمونیسیم، برخلاف شیخیه، مسیحیت عصر خود را مسیحیت انحرافی می‌دانست و از این‌رو یکی از وظایف خود را اصلاح کلیسا طرح می‌کرد. برخلاف جایگاه شیخیه نزد شیعه، روند جدایی مورمونیسیم از مسیحیت به گونه‌ای بود که مسیحیان امروزه آنها را فرقه‌ای مسیحی به شمار نمی‌آورند و مسیحیت اصیل آنها را نمی‌پذیرد و به رسمیت نمی‌شناسد، کما اینکه آنها نیز مسیحیت امروزی را مسیحیتی متفاوت با آموزه‌های اصیل مبتنی بر اعتقادنامه‌ها می‌دانند.

در مجموع، در مقایسه تاریخی این دو فرقه در اسلام و مسیحیت به خوبی متوجه می‌شویم که هر دو فرقه با طرح ادعای دریافت مکاشفه و الهام از جانب خداوند (با محتوایی مرتبط با منجی موعود از جانب رهبر و مؤسس فرقه به وجود آمده‌اند. طرح ادعاهای آنها، بسط و گسترش آن، و در کنار آن دارا شدن عقایدی مغایر با عقاید دین

مرجع، رفته رفته باعث شد این فرقه‌ها از دین اصلی فاصله گرفته، فرقه‌ای مستقل به شمار آیند، امری که خود پیروان این فرقه‌ها از پذیرش آن سر باز می‌زنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره اعلی، آیات ۲ و ۳.

۲. اشاره به متی ۳: ۱۷ و ۱۷: ۵.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۹). ترجمه: مهدی الاهی قمشه‌ای، چاپ اول، قم: الهادی.
- کتاب مقدس (۲۰۰۷). انتشارات ایلام.
- ابراهیمی، سرکار آقا ابوالقاسم‌خان (بی‌تا). فهرست، کرمان: چاپ‌خانه سعادت.
- احسائی، عبدالله بن احمد (۱۳۱۰). شرح حالات شیخ احمد الاحسائی، بمبئی: بی‌نا.
- آل طالقانی، السید محمد حسن (۱۴۲۰). *الشیخیه، نشأتها و تطورها و مصادر دراستها*، الطبعة الاولى، بیروت: الآمال للمطبوعات.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۸۱). *سیره پیشوایان*، چاپ سیزدهم، قم: اعتماد.
- جو ویور، مری (۱۳۸۱). *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه: حسن قنبری، چاپ اول، قم: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳). *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- راستن، لئو (۱۳۸۵). *فرهنگ تحلیلی مذاهب آمریکایی*، ترجمه: محمد بقایی (ماکان)، چاپ سوم، تهران: حکمت.
- رستم، سعد (۲۰۰۴). *الفرق و المذاهب المسيحية منذ ظهور الاسلام حتى اليوم: دراسة تاريخية دينية سياسية اجتماعية*، الطبعة الاولى، دمشق: الاوائل.
- رشتی، سید کاظم (بی‌تا). *مجموعه رسائل: رساله حجج بالغه*، چاپ سنگی.
- زاهد زاهدانی، سید سعید (۱۳۸۰). *بهاییت در ایران*، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سعادت‌فر، فریبا (۱۳۸۷). *گزیده تاریخ: اخباریه شیخیه و بابیه*، چاپ اول، مشهد: سخن‌گستر.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۷). *احتجاج*، نجف: المطبعة المرتضویه.
- طوسی، ابی جعفر محمد ابن حسن (۱۴۱۷). *کتاب الغیبه، الطبعة الثانية*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- فقیه ایمانی، محمدحسین (۱۳۹۰). *شیخیه زمینه‌ساز بابیه*، چاپ اول، تهران: راه نیکان.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۷۹). *منتهی الامال*، چاپ اول، مشهد: بارش.
- قندوزی، سلیمان (۱۴۰۵). *ینابیع المودة، الطبعة الثالثة*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- الکاظمی قزوینی، سید محمدمهدی (۱۳۴۲). *هدی المنصفین الی الحق المبین*، نجف: مطبعة العلویه.

کرین، هانری (۱۳۴۶). *مکتب شیخی از حکمت الاهی شیعی، ترجمه: فریدون بهمنیار، پاریس: دانشگاه تحقیقات عالی سوربن.*

کرمانی، محمد کریم خان بن ابراهیم (۱۳۹۲). *رجوم الشیاطین، کرمان: چاپ سنگی، بی نا.*

کرمانی، محمد کریم خان بن ابراهیم (۱۳۵۵). *ارشاد العوام، چاپ سوم، کرمان: سعادت.*

کلینی (۱۳۸۱). *اصول کافی، تهران: مکتبه الصدوق.*

مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۴۵). *شیخی گری، بابی گری و بهایی گری، تهران: فروغی.*

مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۶۲). *از احساء تا کرمان، چاپ اول، تهران: انتشارات میرگوتنبرگ.*

موحدیان عطار، جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸). *گونه شناسی اندیشه منجی موعود، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.*

نجفی، سید محمدباقر (۱۳۵۷). *بهایان، تهران: طهوری.*

Bushman, Richard (2008). *Mormonism: A Very Short Introduction*, New York: Oxford.

Chryssides, George D. (2001). *Exploring New Religions*, New York: Continuum.

Davies Douglas J., Joseph Smith (2010). *Jesus, And Satanic Opposition*, England: Ashgate Publishing Company.

Davies Douglas J., Joseph Smith (2003). *An Introduction to Mormonism*, New York: Cambridge.

Shipp, Jan (2008). *Mormonism: The Story of A New Religions Tradition*, Chicago: Illinois press.